

بنیان‌گذاران و مبلغان سبّ و لعن با نام و نشان در اسلام

مصطفی معلمی*

چکیده

امروزه در بخش‌هایی از جامعه مسلمانان سخنانی در قالب سبّ و شتم و یا لعن با نام و نشان و حتی تکفیر دیگران شنیده می‌شود. به نظر می‌رسد در گذشته‌های دور نیز این رفتار پیشینه داشته است و در سده‌های پیشین نیز داعیه‌داران حکومت و تفکرات مذهبی چنین رفتارهایی داشته‌اند. از نخستین حرکت‌های هدفمند در راستای تخریب رقیب، شیوه بنی‌امیه در ترویج سبّ و لعن آل ابی‌طالب علیهم‌السلام بوده است. گروه‌های دیگر نیز هر یک با توجه به گرایش‌های خود واکنش‌هایی در برابر حرکت بنی‌امیه نشان دادند. کیسانیه یکی از همین گروه‌هاست که با پیکان حملات زبانی، دو خلیفه اول و دوم را نشانه رفت. بررسی‌های انجام‌شده در این پژوهش نشان می‌دهد دو گروه بنی‌امیه به‌عنوان نظام حاکم و کیسانیه به‌عنوان یک جریان، به گسترش سبّ و شتم و لعن با نام و نشان دامن زده‌اند. بنی‌عباس نیز که میراث‌خوار کیسانیه بوده‌اند تا پیش از به قدرت رسیدن، در ترویج آن کوشیده‌اند.

واژگان کلیدی

بنیان‌گذاران، سبّ، لعن، تکفیر، بنی‌امیه، بنی‌عباس، کیسانیه.

moallemee@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۷/۹

*. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساری.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۲/۲۰

مقدمه

در آغاز این پژوهش تلاش شده تا با استناد به قرآن کریم نکاتی به‌عنوان اصول ثابت اخلاقی یادآوری گردد. بی‌شک مخاطبان این پژوهش همه مسلمانند که قرآن و دستورهای آن را دست‌کم در آیات محکمه پذیرفته‌اند و می‌کوشند تا رفتار خود را با آن مطابقت دهند. با مراجعه به قرآن کریم می‌توان دریافت که این کتاب شریف، مسلمانان را از سبّ مقدسات مشرکان بازداشته است.^۱ در برخی آیات قرآن آمده است که بندگان خدا در مواجهه با مشرکان و کفر می‌باید آنچه را که نیکوتر است بر زبان آورند.^۲ از سویی در مواجهه با اهل کتاب نیز به مسلمانان دستور داده شده که جدال احسن کنند و آنان را به سوی مشترکات دعوت نمایند.^۳ حتی قرآن ذکر بدی‌های دیگران را تنها در جلی مجاز شمرده که به کسی ظلم شده باشد و هنگام ذکر بدی‌ها نیز تنها بید آن بخشی ذکر گردد که در بردارنده ظلم به مظلوم است، نه دیگر بدی‌های ظلم. البته قرآن در این مورد نیز عفو و چشم‌پوشی را بهتر دانسته است.^۴

شیوه برخورد با جاهلان نیز در قرآن تبیین شده است؛ چنان‌که دستور به‌کارگیری واژه سلام - که از اسماء حسنا الهی است - در پاسخ به سخن نادانان و کفر، نشان‌دهنده تأکید آن بر رعایت پاکیزگی در کلام است.^۵ البته قرآن کریم مسلمانان را به جهاد با مشرکان و کفر

۱. وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ. (انعام (۶): ۱۰۸)
۲. وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ. إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ. إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِينًا. (اسراء (۱۷): ۵۳)
۳. وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ. إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ. (عنکبوت (۲۹): ۴۶)
۴. لَا يَجِبُ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا * إِنْ تَبَدُّوا خَيْرًا أَوْ تَخَفُوا أَوْ تَعَفُّوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا. (نساء (۴): ۱۴۹ و ۱۴۸)
۵. فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ. (الزخرف (۴۳): ۸۹)

معذد و پیمان‌شکن دعوت نموده، ولی روشن است که این امر با تعلیم قرآنی مبنی بر پاکیزگی در سخن منقذات ندارد.

از ریشه لعن ۴۱ واژه در قرآن به‌کار رفته^۱ که بررسی موارد آنها نشان می‌دهد که ششزده امر موجب لعنت خداوند می‌شود: ۱. کفر؛ ۲. پیمان‌شکنی؛ ۳. کشتن بی‌گناه؛ ۴. ایمان به جیت و طاغوت؛ ۵. نفاق؛ ۶. افساد فی الارض؛ ۷. قطع رحم؛ ۸. کتمان حقیقت دینی؛ ۹. نذوان شمردن خداوند تعالی؛ ۱۰. دروغ‌گویی؛ ۱۱. ستمکاری؛ ۱۲. انکار آیات الهی؛ ۱۳. تکبر و غرور؛ ۱۴. کفر پس از ایمان؛ ۱۵. تهمت زدن به زنان پاک‌دامن؛ ۱۶. آزار و اذیت رساندن به پیامبر اکرم ﷺ.^۲

در تمام مواردی که خداوند از لعنت خویش خبر داده، علت آن را نیز بیان داشته است. لعنت خداوند جز در مورد شیطان، در دیگر موارد عام بوده و هیچ فرد خاصی لعنت نشده است. در این میان تنها یک مورد در قرآن گزارش شده که آن هم سوی انبیای الهی ﷺ بوده است.^۳ البته در یکجا نیز خداوند لعنت خود را با لعنت ملائکه و مردم قرین ساخته؛ آنجا که برخی پس از ایمان آوردن، کفر بورزند. در همین مورد نیز خداوند استثنا قائل شده و توبه

۱. بنگرید به: فؤاد عبدالبقی، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، ص ۷۶۶.

۲. آیات به ترتیب یادشده: احزاب (۳۳): ۶۴؛ مائده (۵): ۱۳؛ نساء (۴): ۹۳؛ نساء (۴): ۵۱ و ۵۲؛ توبه (۹): ۶۸؛ محمد (۴۷): ۲۲ و ۲۳؛ بقره (۲): ۱۵۹؛ مائده (۵): ۶۴؛ آل عمران (۳): ۶۱؛ هود (۱۱): ۱۸؛ هود (۱۱): ۵۹ و ۶۰؛ ص (۳۸): ۷۸؛ آل عمران (۳): ۸۶ و ۸۷؛ نور (۲۴): ۲۳؛ احزاب (۳۳): ۵۷ در سه آیه، خداوند ملعون شدن در نیاراقوم عاد و فرعون خبر داده که اغلب مفسران آن را به عذاب هیوی، هلاک و غرق تفسیر کرده‌اند. علامه طباطبایی برای لعنت در هیاسه وجه را برشمرده: ۱. عذابی که در هیانصیشان شد؛ ۲. گناهی که حتی پس از مرگشان در نلمه اعمالشان نوشته خواهد شد، چراکه سنت شرک و کفر را پلیمیزی کرده و مردم را گمراه نمود؛ ۳. لعنتی که مردم بر آنها می‌فرستند. ایشان از این میان، دو وجه اول به‌ویژه وجه دوم را مناسبتر دانسته است. (طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۳۰۵ و ۳۰۶)

۳. لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ. (المائدة (۵): ۷۸)

نامان را پذیرفته، اما بدان شرط که گذشته خویش را اصلاح کنند.^۱

درباره سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بید گفت که مسلمانان جملگی پذیرفته‌اند که ایشان آینه تمام‌نمای قرآن کریم بوده است.^۲ تاریخ اسلام گویای پاکیزگی سخنان ایشان پیش و پس از بعثت است. در مورد نبود سب و شتم در سخن ایشان صلی الله علیه و آله همگان متفق‌اند و قرآن نیز به نرم‌خویی، مدارا، مهربانی، طسوسوی و محبت ایشان نسبت به مسلمانان گواهی داده است.^۳

در مورد کفر و مشرکان نیز خداوند پیامبرش را این‌گونه خطاب کرده است: «گویی می‌خواهی جان خود را از شدت اندوه از دست دهی، چراکه آنها ایمان نمی‌آورند.»^۴ نیز در آیهای دیگر به ایشان فرموده است: «گویی می‌خواهی به‌خاطر اعمال آنان، خود را از غم و اندوه هلاک کنی، اگر به این گفتار ایمان نیاورند.»^۵ با این وصف، بسیلر دشوار است که بپذیریم چنین شخصی مخاطب خویش (هرچند کافر و مشرک) را سب و شتم گفته و یا او را به‌صراحت لعنت کرده باشد. البته لعنت‌هایی نیز که از زبان مبلرک ایشان گزارش شده، به هیچ‌و صریح نبوده و بر عناوین عام تعلق گرفته است. بنابراین در مواردی که لعنت بانام و

۱. کَیْفَ یَهْدِی اللهُ قَوْمًا کَفَرُوا بَعْدَ إِيْمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنْ الرُّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ البَیِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ * أَوْلَئِکَ جَزَاؤُهُمْ أَنْ عَلَیْهِمْ لَعْنَةُ اللهِ وَالْمَلَائِکَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِینَ * خَالِدِینَ فِیْهَا لَا یُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ یَنْظُرُونَ * إِلَّا الَذِینَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَٰلِکَ وَأَصْلَحُوا فَبِإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ. (ال عمران (۳): ۸۹-۸۶)

۲. در روایت است که شخصی از عییشه درباره اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید. وی در پاسخ گفت: «کان خُلِقَ القرآن». (ابن حنبل، مسند، ج ۶، ص ۹۱؛ بخاری، الأدب المفرد، ص ۷۴)

۳. درباره اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله به ذکر مهجرتین آیه بسنده می‌شود: «وَإِنَّکَ لَعَلَى خُلُقِ عَظِیمٍ». (قلم (۶۸): ۴)

۴. لَعَلَّکَ بَاخِعٌ نَفْسَکَ أَلَّا یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ. (شعراء (۲۶): ۳)

۵. فَلَعَلَّکَ بَاخِعٌ نَفْسَکَ عَلَی آثَرِهِمْ إِنْ لَمْ یُؤْمِنُوا بِهَذَا الْجَدِیثِ أَسَفًا. (کهف (۱۸): ۶)

نشان آمده، بلید تأمل بیشتری نمود؛ چراکه این امر با شخصیتی که قرآن از حضرت ترسیم کرده و همچنین با سیره ایشان، همخوانی ندارد.^۱

طرح مسئله

با آنکه قرآن از سب و شتم و ناپاکیزگی در کلام نهی کرده و سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز عاری از سب و شتم و لعن با نام و نشان (صریح و در مورد شخص خاص) است، اکنون پرسیدنی است که چرا در میان برخی مسلمانان این امور رواج یافته و یا گروهی از مسلمانان گروهی دیگر و یا حتی همه مسلمانان را تکفیر می‌کنند؟ همچنین از چه زملی و چگونه این امور در میان مسلمانان رایج شد و چه گروه‌ها و یا چه کسانی گسترش‌دهنده آن بوده‌اند؟

این پرسش‌ها بررسی‌های درازدامنه‌ای را می‌طلبد که در این مقال نمی‌گنجد. براساس پژوهشی که در رساله دکتری نگارنده انجام شده، نقش گروه‌های مختلفی در رواج سب و لعن و شتم و تکفیر پیگیری و نشان داده شده است. غلات شیعه نظیر مغربیه، خطائیه، نصیرییه و شیعیان اسماعیلی منهدب جایگاه مهمی در این زمینه دارند، ولی در این پژوهش تلاش خواهد شد تا به برخی از ریشه‌های رواج این نوع رفتار پرداخته شود و نقش دو گروه بنی‌امیه و کیسلیه که پیش از گروه‌های یادشده در عرصه‌های سیاسی، اعتقادی و نظامی حضور داشته‌اند، مورد توجه بیشتر قرار گیرد.

پیشینه برخی رفتارهای تندروانه

در برخی گزارش‌های تاریخی و نیز تفسیری و حدیثی آمده که فردی (حرقوص بن زهیر

۱. برای مثال نگارنده روایت نبوی «لَعَنَ اللَّهُ الْقَائِدَ وَ الْمَقُودَ» را بررسی کرده و به این نتیجه رسیده است که روایت مزبور اولاً در منابع اهل سنت آمده و از معصومین علیهم السلام نقل نشده و دوم آنکه این روایت اشکالات محتوایی دارد که همین امر پذیرش آن را دشوار می‌سازد. البته پوشیده نماند که این روایت با فرض اینکه قائد و مقود در سخن پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره صریح به ابوسفیان و پسرش بوده است، بررسی شده است.

ملقب به ذوالخوبصره) هنگامی که پیامبر اسلام ﷺ غنائم غزوه حنین را در محلی موسوم به جِبرانه قسمت می‌کرد، لب به اعتراض گشود و آن حضرت ﷺ را به بی‌عدالتی متهم نمود. گرچه عده‌ای از یاران پیامبر ﷺ خواستار مجازات فرد معترض شدند، حضرت دیگران را از تعرض به وی بازداشت. در همین ماجرا پیامبر ﷺ از شکل‌گیری گروهی تندرو (ملقین) خبر داد که بعدها در قلب خوارج در جامعه اسلامی ظهور چشمگیری یافتند.^۱ آنان بعدها با اجتهادات شخصی خویش بسیاری از مسلمانان را کافر خواندند و ریختن خونشان را مباح دانستند.^۲

در ماجرای اعتراض برضد خلیفه سوم عثمان بن عفان نیز آمده که عییشه همسر پیامبر ﷺ با گفتن جمله معروف «عثل را بکشید! هم‌ما کافر شده است»،^۳ شوری در مردم برای مقابله با عثمان پدید آورد و با این کلمه باب دشنام‌گویی و تکفیر را گشود و قهر نمود.^۴ این سخن چنان پر آوازه شد که کمتر کتاب لغتی را می‌توان یافت که در بیان واژه «عثل» بدان اشاره نکرده باشد.^۵ نظر به اهمیت گوینده آن، این کلام به سرعت دهان به دهان گشت

۱. ابن‌حنبل، *مسند*، ج ۳، ص ۵؛ مسلم، *صحیح*، ج ۳، ص ۱۱۱؛ واقدی، *المغازی*، ج ۳، ص ۹۴۹.

۲. ازرقه از میان خشن‌ترین و سنگدل‌ترین بوده‌اند که با برداشت‌های نادرست از قرآن، حتی کشتن کودکان مخلفان خویش را جایز می‌شمردند. در این‌باره بنگرید به: *أشعری، مقالات الاسلامیین*، ص ۸۷؛ *مبرد، الکامل فی اللغة و الادب*، ج ۳، ص ۲۰۸؛ *بغدادی، الفرق بین الفرق*، ص ۶۴؛ ابن‌ابی‌الحیید، *شرح نهج البلاغه*، ج ۴، ص ۱۳۸-۱۳۶.

۳. اَقْتُلُوا نَعْتَلًا فَقَدْ كَفَرُوا.

۴. طبری، *تاریخ الامم و الملوك*، ج ۳، ص ۵۲۳؛ ابن‌اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۳، ص ۲۰۶. شیخ مفید گزارشی را به نقل از محمد بن اسحاق آورده که عییشه عثمان را فرعون امت اسلام خوانده و مدعی شده که پیامبر ﷺ عثمان را لعن کرد و هرگز برایش استغفر نکرد (شیخ مفید، *الجمال*، ص ۷۵).

۵. نعتل در لغت به‌معنای کفتل نر و نیز پیر خرفت آمده است. برخی واژه‌شناسان که معنی یادشده را ذکر

و حتی زبیر بن عوام در پاسخ به درخواست عثمان برای آب چنین گفت: «ای نعثل! نه! به خدا سوگند از آن نمی‌چشی!»^۱

علی‌شاه در اقدامی دیگر پس از باخبر شدن از خلافت علی علیه السلام با چرخشی کلاماً متفاوت با مشی سیاسی چند روز گذشته خویش، این‌گونه گفت: «کشندگان عثمان و پیروانش را نفرین کنید!»^۲ همو پس از شکست در جنگ جمل زبان به سب علی علیه السلام و محمد بن ابی‌بکر گشود.^۳ معترضان به عثمان نیز از جمله کلرهای نثاسیست وی را شتم صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله دانسته‌اند.^۴ در رخداد صفین نیز پس از آنکه شامیان زبان به سب و لعن علی علیه السلام و یارانش گشودند، کوفیان در صدد پاسخ مشابه برآمدند، ولی علی علیه السلام به شدت از آن نهی کرد و اجازه نداد تا این منش و رفتار در میان سپاهیان رواج یابد. امام علیه السلام در همین جنگ باخبر شد که ولید بن عقبه به ایشان ناسزا گفته و شامیان را به دشنام‌گویی برضد ایشان تحریک کرده است، اما

کرده‌اند، در ادامه افزوده‌اند که ناسزاگویان به عثمان وی را نعثل خوانده‌اند (و شاتِمو عُثْمَانَ یَسْمُونَهُ نَعْتَلًا؛ وَكَانَ أَعْدَاءُ عُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ يُسْمُونَهُ نَعْتَلًا). با توجه به گزارش‌های متعدد تاریخی که این گفته را به علی‌شاه نسبت داده‌اند و نظر به زشتی این لقب، برخی از هواداران علی‌شاه و عثمان تلاش کرده‌اند تا قری از قباحات این لقب بکهند و آن را بمعنای مرد پرموی و یا مردی طویل‌اللیحیه از اهلی مصر بدانند که عثمان شبیه وی بوده است. (فراهیدی، *العین*، ج ۲، ص ۳۴۱؛ ابن‌سالم، *غریب الحدیث*، ج ۳، ص ۴۲۵؛ جوهری، *المصاح*، ج ۵ ص ۱۸۳۲؛ ابن‌سیده، *المحکم و المحيط الاعظم*، ج ۲، ص ۴۶۴؛ نمیری، *حیاة حیوان الکبری*، ج ۲، ص ۴۸۸) مؤید نظر نگارنده مبنی بر تلاش در جهت تلطیف معنای نعثل، سخن آوسی است که به‌کلی منکر به‌کلگیری چنین واژه‌ای از سوی علی‌شاه شده و آن را از مفتریات ابن‌قتیبه، ابن‌عثم و سمساطی (احتمالاً ابوالحسن سمساطی متوفای ۴۵۳ هجری) دانسته است. (آوسی، *روح المعانی*، ج ۲۲، ص ۱۱)

۱. یا نَعْتَلُ! لا وَاللَّهِ! لا تَذُوقَهُ! (شیخ مفید، *الجمل*، ص ۷۵)
۲. العنوا قتلَةَ عُثْمَانَ وَأَشْيَاعِهِ. (طبری، *تاریخ الامم و الملوک*، ج ۳، ص ۵۲۳)
۳. شیخ مفید، *الجمل*، ص ۹۸.
۴. ابن‌عثم کوفی، *الفتوح*، ج ۲، ص ۴۹۳.

حضرت به یلرانش فرمود: «با آرامش قلبی و چهره نیکان و وقار اسلامی [برای ستیز] سوی آنان برخیزید.»^۱ پس از حکمیت نیز گروهی که بعدها به خوارج موسوم شدند، زبان به تکفیر علی علیه السلام گشودند و با این کلام، در نهادهای تکفیر مسلمانان در میان گروه‌های سیاسی - منتهی گامی دیگر برداشتند.^۲

ترویج رسمی سب و لعن و تکفیر

این پیشینه که پیش‌تر بدان اشاره شد، معاویه را برآن داشت تا برای رسیدن به قدرت و تهییج افکار عمومی، سب و لعن و تکفیر مخالفان خویش را ترویج نماید. برابر گزارش‌های تاریخی در مفاد پیمان صلحی که میان امام حسن علیه السلام و معاویه منعقد گردید، بندی گنجده شده بود مبنی بر زبان نگاه داشتن معاویه از سب و لعن علی علیه السلام و شیعیانش. این امر بی‌تردید نشان‌دهنده نقش معاویه و پیش‌دستی وی در ترویج سب و لعن و نهادهای کردن آن در میان (مسلمانان حتی در زمان علی علیه السلام) بوده است.^۳ ابن ابی‌الحدید از ابو جعفر اسکافی - شیخ معتزلیان بغداد - سخندی را در این باره آورده که بسیار گویاست. او درباره بنی‌امیه و نقش آنها در ترویج دشنام‌گویی به علی علیه السلام گفته است:

پس آنان در مدت پادشاهی خویش برای به فراموشی سپردن نام علی علیه السلام و فرزندان و فرونشاندن نور آنان و پنهان ساختن برتری‌ها و خوبی‌ها و پیشینه آنان و واداشتن به ناسزاگویی و لعن فرستادن بر ایشان بر منابع، از هیچ تلاشی

۱. *إنهدوا إليهم و عليكم السكينة و سيما الصالحين و وقار الإسلام*. (همان، ج ۳، ص ۱۴۱؛ نصر بن مزاحم، *وقعة صفين*، ص ۳۹۱)
۲. *تاریخ الامم و الملوك*، ج ۴، ص ۵۲؛ ابن‌عبدالبر، *الاستيعاب*، ج ۳، ص ۱۱۲۱.

۳. همان، ص ۱۲۲؛ ابن‌سعد، *طبقة خامسة*، ج ۱، ص ۳۲۲؛ ابن‌شهر آشوب، *مناقب آل ابی‌طالب*، ج ۳، ص ۱۹۶؛ ابن‌کثیر، *البدایة و النهایة*، ج ۸، ص ۱۷.

فروگذار نکردند.^۱

ابن عساکر (۵۷۱ ق) در گزارشی آورده است که پیش از بنی‌امیه کسی جرئت بر زبان آوردن نام علی علیه السلام را نداشت.^۲ برخی گزارش‌های مکرر تلبیخی مؤید گفته اسکافی است:

۱. در مجلس معاویه مردی از اهلای شام خطبه‌ای خواند و در پایان سخن، علی علیه السلام را لعن کرد. احنف بن قیس در آن مجلس حضور داشت و پس از شنیدن سخنان آن مرد به معاویه گفت: «ای معاویه! اگر این مرد بداند که تو با لعن پیامبران خوشنود می‌شوی، هرآینه این کلر را خواهد کرد!؟ از خدا پروا کن و دست از علی علیه السلام بردار!» در همین گزارش آمده که معاویه نقتنها از خدا پروا نکرد، بلکه احنف را واداشت تا او نیز علی علیه السلام را لعن کند.^۳

۲. معاویه بزرگان از مهاجرین را به سبّ علی علیه السلام وادار می‌کرد. سعد بن ابی‌وقاص از جمله آنان بود که معاویه از او خواست تا علی علیه السلام را ناسزا گوید، ولی سعد از این کلر سر باز زد.^۴ یکی از مروّثیان که والی مدینه شده بود، از سهل بن سعد ساعدی خواست تا به علی علیه السلام دشنام دهد، ولی سهل نیز نپذیرفت.^۵

۳. ابونعیم اصفهانی آورده است که سلیمان بن عبدالملک مردی از اهلای کوفه را واداشت تا به علی علیه السلام ناسزا گوید. آن مرد امتناع کرد و سلیمان نیز سه بار او را به مرگ تهدید کرد، اما تهدید کلر گرفتاد و آن مرد با بیان جملاتی زیبا خود را از خشم سلیمان رهلید.^۶

۴. بنی‌امیه پرداخت عطایا را منوط به این کرده بود که به علی علیه السلام ناسزاگویی شود. در

۱. فکأنوا لایألون جهداً فی طول ما ملکوا أن یخملوا ذکر علی علیه السلام وولیده ویطفئوا نورهم ویکتثوا فضائلهم ومناقبتهم وسوابقهم ویحملوا علی شتمهم وسبهم ولعنهم علی المنایر... (ابن ابی‌الحئید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۱۹)

۲. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۸، ص ۱۳۸.

۳. ابن عبدریه، العقد الفرید، ج ۴، ص ۱۱۳ و ۱۱۴.

۴. ترمذی، السنن، ج ۵، ص ۳۰۱؛ ابن ماجه، السنن، ج ۱، ص ۴۵.

۵. مسلم بن حجاج، الصحیح، ج ۷، ص ۱۳۳.

۶. ابونعیم اصفهانی، حلیة الاولیاء، ج ۵، ص ۱۶.

گزارشی آمده که امسلمه همسر رسول خدا ﷺ به عده‌ای از اهلی عراق از جمله شبت بن ربعی گفته بود: «آیا در پیلر شما رسول خدا ﷺ را دشنام می‌دهند؟» شبت نیز گفت: «ما برای مال دنیا چنین می‌کنیم!» امسلمه گفت: «از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: هر که علی را دشنام گوید، مرا دشنام داده و هر که مرا دشنام گوید، خدا را دشنام داده است!»^۱

۵. ابن سعد کذب واقدی نوشته است که والیان بنی‌امیه تا پیش از عمر بن عبدالعزیز همگی به علی ع ناسزا می‌گفتند.^۲

۶. به نقل از ابوعثمان جاحظ (۲۵۵ ق) نوشته‌اند: «... گروهی از بنی‌امیه به معاویه گفتند: ای امیرمؤمنان! به آنچه آرزو داشتی، رسیدی! چه خواهد شد اگر از لعن بر این مرد [= علی ع] باز ایستی؟! پس گفت: نه به خدای سوگند تا آنکه خردسالان بر این [سنت] رشد کنند و بزرگسالان پیر شوند!»^۳

۷. طبری (۳۱۰ ق) گفتگوی میان مغیره بن شعبه و صعصعه بن صوحان را نقل کرده که مغیره به روشنی بیان می‌دارد که حکومت معاویه تصمیم گرفته چهره علی ع را تخریب کند و خلیفه (معاویه) راضی نیست که فضلیل وی گفته شود و اگر چنین اتفاق بیفتد، عدلی در برابر خلیفه ندارد.^۴

۸. طبری آورده است که هشام بن عبدالملک به سال ۱۰۶ ق بقصد مناسک حج به حجاز سفر

۱. ابن‌عساکر، *تاریخ مدینه دمشق*، ج ۴۲، ص ۵۳۳.

۲. ابن‌سعد، *الطبقات الکبری*، ج ۵، ص ۳۹۳.

۳. ... أَنْ قَوْمًا مِنْ بَنِي أُمَيَّةٍ قَالُوا لِمُعَاوِيَةَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ مَا أَمَلْتَ، فَلَوَكَّفْتِ عَنْ لَعْنِ هَذَا الرَّجُلِ، فَقَالَ لَا وَاللَّهِ حَتَّى يَرُبُّوْ عَلَيْهِ الصَّغِيرُ وَيَهْرَمَ عَلَيْهِ الْكَبِيرُ. (ابن‌ابی‌الحدید، *شرح نهج البلاغه*، ج ۴، ص ۵۷) جاحظ در نامه‌ای (معروف به رساله‌ی النابتة) که به ابوالولید محمد بن احمد بن ابی‌دؤاد نوشته به اقدام بنی‌امیه در سب عترت پیامبر ص اشاره کرده است. (جاحظ، *رسائل الجاحظ*، ج ۱، ص ۱۳) وی در جلی بیگر آورده که خلد بن عبدالله قسری از کلر گزاران بنی‌امیه علی ع را بر منبر لعن می‌کرد. (همو، *البيان و التبیین*، ص ۵۵۱)

۴. طبری، *تاریخ الامم و الملوك*، ج ۴، ص ۱۴۴.

کرد و در راه، به مدینه رسید. پیش از ورود به شهر، مردم به استقبال وی رفتند. در میان پیشوازان، یکی از خاندان عثمان خلیفه سوم حاضر بود. او به هشام گفت: «ای امیرمؤمنان! هم‌ما خلدان شما در چنین جلیگه‌های شلیسته‌ای بر لعن اب‌ثراب مداومت داشتند پس شما نیز اورا لعن کنید!»^۱

۹. ابن ابی‌الحدید (۶۵۶ ق) به نقل از ابوالحسن مدائنی (۲۲۵ ق) نوشته است: «معاویه پس از عام‌الجماعه (۴۱ هجری) بخش‌نامه‌ای به کلر گزارانش نوشت، مبنی بر براءت ذمه^۲ هر آن‌کس که از فضلیل اب‌ثراب چیزی روایت کند. پس سخنرانان در هر آبادی و بر هر منبری علی‌علیه‌السلام را لعن کرده، از او بیزار می‌جستند و بدو ناسزا گفتند».^۳

۱۰. یاقوت حموی (۶۲۶ ق) به نقل از محمد بن بحر رهنسی کرمذی (قرن ۴ هجری) آورده است که در زمان بنی‌امیه علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام را بر منابر شرق و غرب علم اسلام و بر منابر مکه و مدینه لعن می‌کردند.^۴

آنچه ذکر شد، گوشه‌ای از تلاش بنی‌امیه در این راستا بوده است. شواهد متعدد دیگری در متون کهن موجود است که به روشنی نشان می‌دهد این فرهنگ از سوی بنی‌امیه نهادینه شده است؛ تا آنجا که اخیراً کتابی با نام *القول العلی فی اثبات سب معاویه لسیدنا علی علیه السلام*^۵ نیز نگاشته شده است. بنابراین خیر‌ترویج سب

۱. یا أمیر المؤمنین إنَّ أهل بیتک فی مثل هذه المواطن الصالحة لم یزالوا یلعنون أباً ثراب قالعنه أنت. (همان، ج ۵ ص ۳۸۴)

۲. براءت ذمه: خروج از حملیت دولت.

۳. کتَبَ مُعَاوِیَةُ نُسخَةً وَاحِدَةً إِلَى عُمَّالِهِ بَعْدَ عَامِ الْجَمَاعَةِ أَنْ یَرِثَ الذِّمَّةَ مِنْ رَوَى شَیْئاً مِنْ فَضْلِ أَبِي ثُرَابٍ فَقَامَتِ الخُطْبَاءُ فِي كُلِّ کُوْرَةٍ وَ عَلَی کُلِّ مَنِیرٍ یلعنون علیاً وَ یبزأون منه وَ یقعون فیهِ. (ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۴)

۴. حموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۹۱.

۵. آقای عادل کاظم عبدالله مؤلف کتاب یادشده، اشاره می‌کند که وهاب‌یون شیعیان را به سب و لعن صحابه متهم می‌سازند و آنگاه ایشان را تکفیر می‌کنند، ولی از این سو منکر سب علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام

علی علیه السلام از سوی بنی امیه و کلر گزارانشان، از متولدرات معنوی است که پرداختن به آن موجب تطویل خواهد بود.^۱

واکنش گروه‌های شیعی به ویژه کیسانیه

چنان که اشاره رفت، آغاز بدزبلی‌ها از سوی بزرگلی بوده که نفوذ کلامی چشمگیری داشتند. از همین روی به نظر می‌رسد توده مردم راه خویش را در بروز این بدزبلی‌ها گشودند. واکنش شیعیان به سب و لعن‌های بنی امیه نیز در همین راستا قابل ارزیابی است.^۲ گرچه علی علیه السلام موضع خویش نسبت به این گونه رفتارها را در جریان جنگ صفین آشکار ساخت، ولی کوفیان بی آنکه اعتنا کنند، به بدگویی می‌پرداختند.^۳

اعتقاد شیعه بر این است که ابلکر و عمر نخستین کسانی بوده‌اند که بر علی علیه السلام ستم نمودند. اما به دنبال این باور، نگاه دیگری نیز پدید آمد که هرگونه ستم به اهل بیت علیهم السلام در

از سوی معاویه می‌شوند. وی کوشیده است تا این سنت زشت اموی را بر اساس مدارک و شواهد متعدد تاریخی اثبات کند. گفتنی است انتشارات دار وادی السلام للتحقیق و النشر در بیروت این کتاب را به سال ۱۴۲۸ هجری منتشر ساخته است.

۱. ابن ابی عاصم شیبلی (۲۸۷ ق) آورده است که پس از بیعت مردم با معاویه و قنبرت یلقتن مغیره بن شعبه در کوفه، او (مغیره) سخنرانی را گماشت تا علی علیه السلام را بر منابر لعن کنند. (شیبلی، *السنة*، ج ۲، ص ۶۹) ابن حزم نیز آورده است که حجاج و سخنرانیش علی علیه السلام و ابن زبیر را لعنت می‌کردند. (ابن حزم، *المحلی*، ج ۵ ص ۶۴) برای آگاهی بیشتر بنگرید به: محمدی ری شهری، *دانشنامه امیرالمؤمنین علیه السلام*، ج ۱، ص ۳۹۵ به بعد.

۲. یعقوبی (۲۸۴ ق) نوشته است که حجر بن عدی، عمرو بن حمق و کوفیان دوستدار علی علیه السلام آنگاه که می‌دیدند مغیره بن شعبه بی شرمانه علی علیه السلام را لعنت می‌کند، خشمگین می‌شدند و بر مغیره و لعنت‌کنندگان علی علیه السلام لعنت می‌فرستادند. (یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۲۳۰)

۳. کوفیان در تخطی از دستورهای علی علیه السلام چنان پیش رفتند که حضرت علیه السلام بلها آنها را سرزنش کرد و از خدا خواست که او را از آنان بگیرد و دیگرانی بهتر از آنها را به ایشان دهد. (ابن سعد، *الطبقات الكبرى*، ج ۳، ص ۳۶؛ ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبین*، ص ۲۵)

زن‌جیره‌ای از مسیبان، سرانجام به آن دو نفر منتهی می‌گردد.^۱ مثلاً شیعیان به‌جای آنکه به خطر معاویه توجه کنند و نسبت به ترفندهای وی بیندیشند، در این فکر افتا‌ند که چرا علی علیه السلام با این همه فضیلت و رشادت‌ها خلیفه بلافضل رسول خدا صلی الله علیه و آله نشد؟ یا اینکه چه کسی موجب کنل زدن آن حضرت گردید؟^۲

پس از شهادت امام حسین علیه السلام نیز گروه‌های مختلفی رو در روی یکدیگر قرار گرفتند: بنی‌امیه در برابر اهالی مدینه و مکه، بنو مروان در برابر توایین و یاران مختار (کیسلیه)، کیسلیه در برابر آل‌زبیر و آل‌زبیر نیز در برابر بنی‌مروان. خولرج نیز گه‌گاه برابر یکی از گروه‌های یادشده علم مخلفت برمی‌افراشتند. نتیجه نظامی این هم‌اوردی‌ها چیرگی بنومروان بر جهان اسلام بوده است، ولی بغنظر می‌رسد در حوزه رفتارهای اجتماعی، انحطاطی گسترده پدید آمد که یکی از جلوه‌های آن، رواج سب، شتم، تکفیر و لعن با نام و نشان بوده است.

۱. در روایتی منسوب به امام باقر علیه السلام آمده است: «... هیچ خون‌ریزی در اسلام ریخته نشده و هیچ مال حرامی به‌دست نیامده و هیچ زنی رخ نداده، جز آنکه گنلهش بر گردن آن دو [= ابابکر و عمر] است تا آن زمان که قائم ما قیام کند، و ما جماعت بنی‌هاشم بزرگسالان خویش را به سب و بیزاری از آن دو دستور می‌دهیم.» (شیخ طوسی، *اختیار معرفة الرجال*، ج ۲، ص ۴۶۵) با آنکه سند این روایت ضعیف بوده و جعلی بودن آن بسیار محتمل است، مبنای عمل شیعیان قرار گرفت. در سند این روایت، ابوالقاسم نصر بن صباح بلخی، اسحاق بن محمد بصری و محمد بن جمهور عمی قرار دارند که همگی از غلات و گمراهان بوده‌اند. (شیخ طوسی، *الرجال*، ص ۳۸۴ و ۴۴۹؛ ابن‌غضائری، *الرجال*، ص ۴۱ و ۲۰؛ نجاشی، *الرجال*، ص ۳۳۷)

۲. مثلاً فردی از بنی‌اسد در بحیره جنگ صفین از علی علیه السلام علت کنل گذاشته شدن ایشان را پرسید و حضرت نیز فرمود: «ای برادر بنی‌اسدی! تو و مردی پریشان و مضطربی که نابجا پرسش می‌کنی! لیکن تو را حق خویشاوندی است و حقی که در پرسیدن داری و بی‌گمان طلب دانستنی! پس بدان که آن ظلم و خودکامگی که نسبت به خلافت بر ما تحمیل شد - در حالی که ما را نسب برتر و پیوند خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله استوارتر بود - جز خودخواهی و انحصال‌طلبی چیز دیگری نبود که گروهی بخیلانه به کرسی خلافت چسبیدند و گروهی سخاوتمندانه از آن دست کشیدند. داور خداست و بازگشت همه ما به روز قیامت است، و رها کن داستان تـلـراج آن غـلـزنگران را و بی‌یاد آور داستان شگفت‌زدیدن اسب سولاری را! بیا و داستان پسر ابی‌سفیان را بی‌یاد آور!» (*نهج البلاغه*، خطبه

از نخستین گروه‌های شیعی که برای به‌دست گرفتن حکومت در عراق تلاش کردند، کیسلویه بوده‌اند. علمای بزرگ امامیه، این گروه را نخستین کسلی دانسته‌اند که از حق دور شدند.^۱ در معنای کیسان اختلاف نظر وجود دارد، اما نکته تردیدناپذیر درباره این گروه آن است که اینان به امامت محمد بن حنفیه اعتقاد داشته‌اند و مختلر بن ابی‌عبید ثقفی (۶۷ ق) نیز که خود را نماینده وی معرفی کرده بود، سردمدار این گروه به‌شمار آمده است.^۲ از این‌رو، نام کیسلویه با محمد بن حنفیه و مختلر گره خورده است.^۳

پس از کشته شدن مختلر و درگذشت محمد بن حنفیه، گروه بسیاری از کیسلویه، به امامت ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه معتقد شدند؛ چنان‌که گروهی نیز به نمرود بن ابن حنفیه و غیبت او باور یافتند. اما این گروه‌ها در نام کیسلویه اشتراک داشتند. از آنجاکه بنو مروان مسلط بر اوضاع بودند، از کیسلویه کلری برنمی‌آمد. گفته شده ابوهاشم پسر محمد بن حنفیه

۱. سیدمرتضی به نقل از شیخ مفید آورده است: «فَأُولَٰئِكَ مِنَ الْحَقِّ مِمَّنْ فِزَقَ الْأَمَامِيَّةَ الْكَيْسَانِيَّةَ وَهُمْ أَصْحَابُ الْمُخْتَارِ». (سیدمرتضی، *الفصول المختارة*، ص ۲۹۶) برخی پژوهشگران معاصر در صدد برآمده‌اند تا تمام گزارش‌های تلریخی درباره کیسلویه را بر ساخته دشمنان مختلر معرفی کنند. (سیدعلوی، «کیسلویه افسانه یا حقیقت؟!»، *مجله تخصصی کلام اسلامی*، ش ۲۱، ص ۸۷ - ۷۷) این نگاه در حمایت از مختلر بسیار افراطی است؛ چنان‌که دشمنان مختلر نیز برای تخریب وی افراط ورزیده‌اند. اگر بنا شود دانسته‌های تلریخی شیخ مفید - که تألیفات تلریخی نیز داشته - مبتنی بر افسانه باشد، آنگاه تکلیف ما با اثر تلریخی و حیثی دشمنان کی چون او چه خواهد بود؟ برخی دیگر از محققان بر آن شده‌اند تا با تشکیک در وجود گروهی بنام کیسلویه و یا تأکید بر ظهور واژه کیسلویه در اواخر سده نخست هجری، از بیخ و بن ارتباط کیسلویه با مختلر را انکار کنند و آن را بر ساخته بنی‌عباس بدانند. (صفری فروشلی، *غالیان*، ص ۸۸ و ۸۹) به نظر می‌سد این نزاع لفظی است و در ماهیت قضیه خللی ایجاد نمی‌کند؛ چراکه وجود عقیدتی مبتنی بر امامت محمد بن حنفیه و مهدویت وی را نمی‌توان انکار کرد. از سویی مطرح ساختن این حنفیه از سوی مختلر به‌عنوان حجت و امام و یا پیشوا، تردیدناپذیر است. افزون بر این، نسبت دادن ابداع فرقه‌های نوین به بنی‌عباس نوعی بزرگ‌نمایی است و از دیگر سو نوعی تلاش برای تطهیر فرقه‌های منحرف شیعی.

۲. شیخ طوسی، *الرجال*، ج ۱، ص ۳۴۲ - ۳۴۰؛ سیدمرتضی، *الفصول المختارة*، ص ۲۹۶؛ ابن داود حلّی، *الرجال*، ص ۲۷۷ و ۲۷۸.

۳. جوهری، *الصحاح*، ج ۳، ص ۹۷۳.

پس از آنکه از زندگی قطع امید کرد، رموز دعوت پنهانی خویش را به بنی‌عباس انتقال داد و بدین ترتیب بنی‌عباس میراث‌خوار کیسلیه شدند.^۱ بنی‌عباس تا زمان مهدی عباسی بر همین باور بودند که امامت و خلافت را از طریق ابوهاشم بن محمد بن حنفیه، از علی علیه السلام به ارث برده‌اند. مهدی عباسی با رجوع به یکی از سنت‌های جاهلی معتقد شد که خلافت، حق عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است. او در راستای چنین اعتقادی حتی از یادکرد علی علیه السلام به‌عنوان وصی پیامبر صلی الله علیه و آله ناخشنود می‌شد.^۲ وی بدین‌سان خاندان عباس را از وابستگی به جریان کیسلیه ره‌نماید تا به‌زعم خویش وامدار آل ابی‌طالب نباشند.

ذکر این مقدمه درباره کیسلیه و ارتباط عمیق و وثیق دعوت عباسی با آن، ازین‌روست که دانسته شود شیوه تبلیغ بنی‌عباس و اعتقادات آنان پیش و اندکی پس از به خلافت رسیدن مبتنی بر نگاه کیسلیه بوده؛ چنان‌که نوبختی درباره شیعه عباسیه نوشته است: «ریشه آنان مذهب کیسلیه است.»^۳ همچنین صاحب *اخبار الدولة العباسية* درباره ریشه کیسلی دعوت عباسی نوشته است:

۱. نوبختی، *فرق الشیعة*، ص ۵۲؛ یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ج ۱، ص ۲۳۰؛ ابوالفرج اصفهانی، *الأغانی*، ج ۱، ص ۱۰۱؛ مسعودی، *التنبیه و الأشراف*، ص ۲۹۲؛ ناشناس، *اخبار الدولة العباسية*، ص ۱۶۵ و ۱۹۱. در منبع اخیر نام کسلی چون سلم بن بجیر الأعمی، ابوهاشم بکیر بن ملهان و ابوسلمه حفص بن سلیمان لخلال به‌عنوان کسلی ذکر شده که سلمه بن بجیر (معروف به ابن‌الشهید) آنان را به محمد بن علی بن عبدالله بن عباس معرفی کرده تا نخستین افرادی باشند که نامشان در دیوان شیعیان عباسی نگاشته می‌شود. ابن‌عساکر نوشته است که ابوهاشم به شیعیان کیسلی مذهب خویش دستور داد تا از محمد بن علی بن عباس پیروی کنند. (ابن‌عساکر، *تاریخ مدینه دمشق*، ج ۱۹، ص ۳۷۷)

۲. نوبختی، *فرق الشیعة*، ص ۴۸؛ ناشناس، *اخبار الدولة العباسية*، ص ۱۶۵. بنا بر گزارش طبری، قاسم بن مجلش تمیمی - از نقبای دعوت عباسی و از کل‌گزاران بنی‌عباس - در وصیت‌نامه خویش به وصیت و امامت علی علیه السلام شهادت داد. هنگامی که مهدی عباسی این‌وصیت‌نامه را می‌خواند، با رسیدن به شهادت یادشده وصیت‌نامه را به دور افکند و از خواندن بقیه آن منصرف شد. (طبری، *تاریخ الامم و الملوک*، ج ۶، ص ۳۹۷)

۳. وَأَصْلُهُمْ مَذْهَبُ الْكَيْسَانِيَّةِ. (نوبختی، *فرق الشیعة*، ص ۶۲)

والکیسانیة منسوبون إلی المختار بن
ابی عبید، وکان یلقب کیسان، وهو أول من
قال بإمامة محمد بن علی، وبها کان یقول
علی بن عبدالله و ولده إلی أيام المهدي.^۱

باورهای کیسانیه و سب و لعن مبتنی بر این باورها

کیسنیه بر امامت علی علیه السلام تأکید داشتند و غاصبان خلافت و رهبری جامعه را گمراه و کافر می‌دانستند. بنظر نویختی (نیمه نخست قرن چهارم ق) کیسنیه ابابکر، عمر، عثمان، معاویه و یارانش، طلحه، زبیر و عیشه را تکفیر می‌کردند.^۲ برخی از شاخه‌های منشعب از کیسنیه به غلو نیز اعتقاد یافتند. وی آغاز غلو را از فرقه‌های کیسنی دانسته است.^۳ از جمله افکار باطل آنان تناسخ ارواح بوده است؛ بدین بیان که ارواح انسان‌های ناپاک در قالب سنگ میمون، خوک و یا دیگر حیوانات، زندگی دوباره می‌یابند تا در رنج و عذاب بهسر برند.^۴

چنان‌که در پژوهش‌های تلریخی و ادبی محقق گشته، شعر رساله‌ای قوی در جهت نشر افکار و معتقدات سیاسی و مذهبی بوده است و به همین‌رازه شعرای هر گروه و نحله‌ای، زبان گویای منهب و مکتب خویش بوده‌اند.^۵ پیروان هر یک از نحله‌ها نیز به شعرای خویش افتخار و مباحث می‌کرده‌اند. از این‌رو برای ترک بهتر گرایش‌ها و اخلاقیات کیسنیه در زمینه مورد پژوهش، به اشعار یکی از شعرای بزرگ آنان پرداخته خواهد شد.

سید اسماعیل بن محمد حمیری (۱۷۳ ق) یکی شعرای برجسته دوره اسلامی بوده که تا چندی پیش از مرگش به امامت محمد بن حنفیه معتقد بوده و از پیروان کیسنیه بوده است.^۶

۱. ناشناس، اخبار الدولة العباسیة، ص ۱۶۵.

۲. نویختی، فرق الشیعة، ص ۴۱.

۳. همان، ص ۵۲.

۴. همان، ص ۵۳.

۵. بنگرید به: دودمان کوشکی، «بررسی مدائح شیعی در دوره عباسی»، فصلنامه زبان و ادبیات دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ص ۱۶۲ - ۱۴۱.

۶. مرزبانی، اخبار السید الحمیری، ص ۶۴؛ ابن شهر آشوب، معالم

اشعری در مدح حکومت بنی‌عباس نیز منسوب به اوست که نشان می‌دهد اراقی نیز به آنان داشته است؛^۱ چنان‌که سروده وی در آغاز حکومت بنی‌عباس معروف است.^۲ بررسی اشعر و شرح حال وی می‌واند تا حد بسیرلی نشان‌دهنده خطمشی کیسلیه گردد.^۳

سید حمیری در بیان زشت‌کاری‌ها و ستم‌های خلفای نخستین از هرگونه سخنی فروگذار نکرده است. وی با استفاده از آیات و برخی روایات که تناظر میان بنی‌اسرائیل و امت اسلامی را نشان می‌دهد، برای هر یک از افراد بنی‌اسرائیل که در قرآن از آنها سخنی رفته، نظیری در امت اسلامی آورده است.^۴ به‌کارگیری واژه‌هایی همچون فرعون، سامری و عجل و نیز آوردن نام‌هایی کنایی نظیر حبتر و اطم در برله خلفا در اشعر او مشهور است.^۵

در برخی گزارش‌های تلخیصی اهل سنت آمده است که سید حمیری در طعن بر خلفا و

العلماء، ص ۱۸۰. گرچه نباید از این نکته غافل بود که ابوالفرج اصفهانی و نیز مسعودی گزارش‌هایی آورده‌اند، مبنی بر اینکه سید حمیری با اعتقاد کیسلی از نیارفت. قصیده‌ای نیز که در آن «جعفرت» دارد و منسوب به وی است، سروده سید نیست، بلکه غلام او موسوم به قاسم الخياط اشعری سروده و آن را به سید نسبت داده است. (ابوالفرج اصفهانی، الأغانی، ج ۷، ص ۲۵۰؛ مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۳، ص ۷۹)

۱. ابوالفرج اصفهانی، الأغانی، ج ۷، ص ۲۸۰.

۲. همان، ج ۷، ص ۲۶۰.

۳. سید مرتضی به نقل از شیخ مفید در برله او نوشته است: «و كان من الكيسانية أبو هاشم إسماعيل بن محمد الحميري الشاعر رحمه الله و له في مذهبهم أشعار كثيرة ثم رجع عن القول بالكيسانية.» (سید مرتضی، الفصول المختارة، ص ۲۹۸)

۴. همان، ص ۹۵. این معنا از سوی رجلی کیسلیه تبلیغ می‌شده؛ تا آنجا که امام صادق علیه السلام به حیان سراج که از کیسلیان بوده، فرمود: شما که معتقدید چیزی در بنی‌اسرائیل رخ نداده که نظیر آن در امت اسلام واقع خواهد شد، آیا در بنی‌اسرائیل علمی را سراغ دارید که مرگ او را مردم دیده و همسرانش پس از مرگش ازدواج کرده و اموالش را به ارث برده باشند، ولی او همچنان زنده باشد، بی‌آنکه بمیرد؟ [اشره به اعتقاد کیسلیه به حیات محمد بن حنفیه]. (شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۶۰۲)

۵. فاضل هندی، الآلی العبقریة فی شرح العینیة الحمیریة، ص ۴۹۰.

عینبجویی از عیشة همسر پیامبر ﷺ افراط می‌کرد و از همین‌رو مردم، شعر او را رها کردند.^۱ بلاذری (ق ۲۷۹) هنگام شرح فضیلت بلو عیشة جمله‌ای آورده که نشان می‌دهد سید حمیری در طعن بر وی شهره بوده است: «و حدیث کرده مرا عبدالاعلی نرسی و گفت: پیامبر - درود و سلام خدا بر او باد - را در رؤیا دیدم. پس فرمود: بتدرین کسائی که رو به سوی قبله من می‌کنند، خوارج و روافض اند، و بتدرین از میان آنان کشنده علی و سید حمیری اند!»^۲

ابوالفرج اصفهلی (ق ۳۵۶) نیز آورده است: «و همدا نامش گم شد و مردم شعر او را رها ساختند؛ چراکه در دشنام‌گویی به اصحاب و همسران رسول خدا ﷺ افراط می‌کرد و شعرش را در تهمت و بدگویی آنان به‌کل می‌گرفت. پس اشعارش چه از این دست و چه غیر آن، کنل گذاشته شد و او از بیم خطر از مردم دوری جست. [وی] مرتبه و سبکی در شعر دارد که کمتر کسی به پله‌اش رسیده است.»^۳ در همین راستا، ابن‌الجوزی (ق ۵۹۷) می‌نویسد: «و اصمعی با شنیدن شعرش گفت: خدا او را بکشد! چه نیکو طبع و شیوه شاعری دارد! به خدا سوگند اگر در شعرش ناسزا بر پیشینیان نداشت، هیچ‌کس از شعرای هم‌طبقه او را بر وی پیشی نمی‌داد!»^۴

۱. ابوالفرج اصفهلی، *الأغانی*، ج ۷، ص ۲۴۹.

۲. وَ حَدَّثَنِي عَبْدُ الْأَعْلَى النَّرْسِيُّ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ فِي النَّوْمِ، فَقَالَ: شَرُّ مَنْ يَنْتَحِلُ قِبَلَتِي الْخَوَارِجُ وَ الرُّوَافِضُ، وَ شَرُّهُمْ قَاتِلُ عَلِيٍّ وَ السَّيِّدُ الْجَمِيرِيُّ. (بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۱، ص ۴۱۸)

۳. وَ إِنَّمَا مَاتَ ذِكْرُهُ وَ هَجَرَ النَّاسُ شَعْرَهُ لِمَا كَانَ يَفْرُطُ فِيهِ مِنْ سَبِّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَوْجَهِهِ فِي شَعْرِهِ وَ يَسْتَعْمِلُهُ مِنْ قَنَدِيهِمْ وَ الطَّعْنِ عَلَيْهِمْ، فَتُجْوِمِي شَعْرَهُ مِنْ هَذَا الْجَنَسِ وَ غَيْرِهِ لِذَلِكَ، وَ هَجَرَ النَّاسُ تَخَوُّفًا وَ تَرَقُّبًا وَ لَهُ طَرَاؤُ مِنْ الشَّعْرِ وَ مِذْهَبُ قَلَمًا يُلْحَقُ فِيهِ أَوْ يُقَارَبُهُ. (ابوالفرج اصفهلی، *الأغانی*، ج ۷، ص ۲۴۹)

۴. وَقَالَ الْأَصْمَعِيُّ لَمَّا سَمِعَ شَعْرَهُ: قَاتَلَهُ اللَّهُ، مَا أَطْبَعَهُ وَ أَسْلَكَهُ طَرِيقَ الشُّعْرَاءِ، وَ اللَّهُ لَوْ لَا مَا فِي شَعْرِهِ مِنْ سَبِّ السَّلَفِ مَا قَدَّمْتُ عَلَيْهِ مِنْ طَبَقَتِهِ أَحَدًا. (ابن‌الجوزی، *المنتظم*، ج ۹، ص ۴۰)

مورخان و اهل ادب در بیان سرنوشت ابوبکر و عمر نیز اشعری به وی منسوب داشته‌اند. برابر گزارش ابن‌جوزی، سید حمیری درباره آن دو چنین سروده است:

أَمَسَتْ عِظَامُهُمَا بِطَيْبِ اللَّبْلِ وَ بِخَضِرَمَوْتَ شَرُّهَا رُوْحَاهُمَا^۱

او همچنین در ذمّ عیشة چنین می‌سراید:

أَعَائِشَ إِنَّكَ فِي الْمُحَدَّثَاتِ وَ فِي الْمُحَدَّثِينَ بِوَادِي الْيَمَنِ
بِرَهْوَتٍ تُسْقِينَ مِنْ مَائِهَا شَرَاباً كَرِيهاً شَدِيدَةَ الْأَسْنِ^۲

درباره نقش و شرکت عیشة در جنگ جمل نیز چنین سروده است:

جَاءَتْ مَعَ الْأَشْقِينَ فِي هَوْدَجٍ تُزْجِي إِلَى الْبَصْرَةَ أَجْنَادَهَا
كَأَنَّهَا فِي فِعْلِهَا هِرَّةً تُرِيدُ أَنْ تَأْكُلَ أَوْلَادَهَا^۳

جاحظ (۲۵۵ ق) درباره این ابیات قضاوت منصفانه‌ای کرده که برگردان سخن وی چنین است: «او می‌توانست فراوان از فضلیل علی علیه السلام بگوید، بی‌آنکه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و مادران مؤمنان را ناسزا گوید! او در بیان سیره علی بن ابی‌طالب علیه السلام، نه علی علیه السلام را اسوه قرار داد و نه آنکه حرمت پیامبر صلی الله علیه و آله را نگاه داشت.»^۴

۱. همان.

۲. همان.

۳. جاحظ، *الحيوان*، ج ۲، ص ۲۷۲؛ زمخشری، *المستقصى من امثال العرب*، ج ۱، ص ۱۷؛ ابن‌الجوزی، *المنتظم*، ج ۹، ص ۴۰. استاد شهید مطهری درباره کوفله‌ی شیعیان در شناخت علی علیه السلام نوشته است: «ما نخواستہ و یا نتوانستہ‌ایم علی را بشناسیم، بیشتر مساعی ما درباره تنصیصات رسول‌اکرم صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام و سبّ و شتم کسلی که این نصوص را ناپایده گرفته‌اند، بوده است، نه درباره شخصیت عینی مولا علی». (مطهری، *سیری در نهج البلاغه*، ص ۳۸ و ۳۹)

۴. و قد كان قادراً علی أن یوفّر علی علی رضی الله عنه فضله من غیر أن یشتم الخواریزین و أمهات المؤمنین و لو أراد الحقّ لسار فیها و فی ذکرها سیره علی بن ابی‌طالب

حمیری در ایبئی دیگر در ذم این دو آورده است:

إِحْدَاهُمَا نَمَّتْ عَلَيْهِ حَدِيثُهُ وَبَغَتْ عَلَيْهِ بَغْيُهُ إِحْدَاهُمَا
فَهُمَا اللَّتَانِ سَمِعْتَ رَبَّ مُحَمَّدٍ فِي الذِّكْرِ قِصَّ عَلَى الْعِبَادِ نَبَاهُمَا^۱

برخی منابع اهل سنت نیز از ذکر این اشعار عنر خواسته و تنها آگاهی از گمراهی سید را
لذیل ذکر آن شمرده‌اند.^۲

منابع شیعی از سید به بزرگی یاد کرده و کیسلی بودن وی و نیز انحراف طولانی متدش
از مسیر حق را به لیل اشعل بلند و پرمغزش در باره اهل بیت علیهم‌السلام ناپییده گرفته‌اند. حتی در
منابع شیعی درباره نبیذ نوشیدن وی گزارشی آمده که گرچه ممکن است برساخته مخلفانش
باشد، شیعیان آن را ذنب مغفور دانسته‌اند.^۳

مرزبلی (۳۸۴ ق) که اخبر سید حمیری را در کتابی گرد آورده، در روایتی به نقل از عباد بن
صهیب آورده است: «زد ابوعبدالله جعفر بن محمد علیه‌السلام بودم. از سید یاد کرد و او را دعا نمود.
گفتم: ای فرزند رسول خدا! آیا او را که شراب می‌نوشد و به ابابکر و عمر ناسزا می‌گوید و به
رجعت باور دارد دعا می‌کنی؟! پس فرمود: پلرم مرا از پدرش علی بن الحسین خیر داد که
فرمود: دوستداران خلدان محمد علیه‌السلام نمی‌میرند، مگر با توبه! و هم‌اکنون او توبه کرد. سپس سرش
را بالا آورد و از سجاده‌اش نلمه‌ای از سید در آورد که در آن از گذشته‌اش توبه کرده بود».^۴

فلا هو جعل علیاً قدوة و لا هو رعی للنبی صلی الله علیه و
سلم حرمة. (جاحظ، *الحيوان*، ج ۲، ص ۲۷۲)
۱. ابن جوزی، *المنتظم*، ج ۹، ص ۴۰.

۲. همان، ص ۴۹.

۳. شیخ طوسی، *إختیار معرفة الرجال*، ج ۲، ص ۵۷۰؛ ابوالفرج اصفهانی، *الأغانی*،
ج ۷، ص ۲۶۲.

۴. کنت عند ابی عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام فذکر
السید فدعا له فقال له: یا بن رسول الله أتدعوه و هو
یشرب الخمر، ویشتم ابابکر و عمر، و یوقن بالرجعة؟!
فقال: حدثنی ابی عن أبیه علی بن الحسین أن محبی آل
محمد صلی الله علیه و آله لا یموتون إلا تائبین. و إنه قد

اینکه سید حمیری چه زمانی از نیارفته، محل اختلاف است. ابوالفرج اصفهانی دو خبر آورده که زمان مرگ سید را هنگام خلافت هارون دانسته است.^۱ با این وصف، خبری که دلالت می‌کند او پیش از امام صادق علیه السلام از نیارفته بوده، نقص می‌گردد. همچنین در خبری آمده که سید حمیری هنگام ولایت‌عهده مهدی عباسی اشعری سرود که در آن بنو تميم و عدی را هجو نموده و او را از دادن عطا و صلّه به آنان بر حذر داشته است.^۲ از آنجاکه مهدی عباسی به سال ۱۴۷ هجری به ولایت‌عهده رسید و امام صادق علیه السلام نیز به سال ۱۴۸ هجری به شهادت رسید، به نظر می‌رسد سید حمیری حتی پس از اعتقاد به امام باقر و صادق علیه السلام به بدگویی از خلیفه اول و دوم ادامه داده است. به هر روی، گرچه سید حمیری در مدح بنی‌هاشم و به‌ویژه علی علیه السلام اشعر فراوان و پر نغزی سروده است، نباید از نظر دور داشت که مدح بنی‌هاشم و آن حضرت وجه مشترک همه گروه‌های شیعی بوده است. برای مثال ابوجعفر منصور دوانیقی خود بیان داشته که در مناقب و فضیلت علی علیه السلام بیش از اعمش (۱۴۸ ق) روایت از حفظ دارد.^۳ شعرای دیگری نظیر کمیت بن زید اسدی (۱۲۶ ق) و دعبل بن علی خزاعی (۲۴۶ ق) نیز به سرایش شعر در مدح آل‌البیت علیهم السلام شهره بوده‌اند، ولی اهل سنت بر ایشان خرده نگرفته‌اند.^۴

تاب ثم رفع رأسه و أخرج من مصلى عليه كتابا من السيد يتوب فيه مما كان عليه. (مرزبندی، *اخبار السيد الحميري*، ص ۱۶۶) جناب مهدوی دامغانی نوشته است که این خبر درست نیست؛ چراکه حمیری قریب به سی سال پس از امام صادق علیه السلام از نیارفته است. افزون بر این، ظاهر روایت نیز نشان نمی‌دهد که هنگام دعای امام علیه السلام حمیری از نیارفته بوده است. (مهدوی دامغانی، «اسماعیل بن محمد معروف به سید حمیری»، *مجله دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد*، ش ۱۶ و ۱۷) ۱. ابوالفرج اصفهانی، *الأغانی*، ج ۷، ص ۲۹۷.

۲. همان، ص ۲۶۳.

۳. محمد بن سلیمان کوفی، *مناقب الامام امیر المؤمنین علیه السلام*، ج ۲، ص ۵۹۰؛ خوارزمی، *المناقب*، ص ۲۸۶.

۴. خطیب بغدادی، *تاریخ بغداد*، د، ج ۸، ص ۳۸۱؛ ابن عساکر، *تاریخ مدینه دمشق*، ج ۵، ص ۲۴۶ و ۲۳۲ - ۲۲۹.

کمیت در باره ابابکر و عمر چنین سروده است:

أهوى علياً أمير المؤمنين ولا أرضى بشتيم أبى بكرٍ ولا عمراً
 و لا أقول وإن لم يعطيا فداً بنت النبى ولا ميراثها كفوياً
 الله يعلم ما ذا يحضران به يوم القيامة من عذرٍ إذا اعتذراً^۱

برخی علمای شیعه این اشعر را برنتابیده و کمیت را ناصبی خوانده‌اند.^۲ گویا در نظر آنان شتم و تکفیر امر واجبى است که نباید آن را ترک گفت. در اخبار سید حمیری نیز نقل شده که او کمیت را دید و برای این ابیات او را ملامت، و با استدلال وی را مجاب نموده که پسینرد اشتباه کرده است!^۳ از این سو کمیت نیز به اشتباه خودش اذعان می‌کند. اما به نظر این‌خبر ساختگی است؛ چراکه حمیری متولد ۱۰۵ هجری و کمیت متوفای ۱۲۶ هجری بوده‌اند. از سویی جلیگاه رفیع کمیت چنان بوده که بعید است جوانی حداکثر پلنزه تا بیست سله چون حمیری، کمیت را به امری آگاه سازد که برای کسی چون او روشن بوده است. با این وصف، می‌توان ادعا کرد آنچه در باره سید حمیری اهمیت دارد، تندزبندی وی در به‌کارگیری الفاظ و

۱. طم با علی امیرمؤمنان است و به دشنام ابوبکر و عمر خشنود نیستم و اگر فدک و میراث دختر پیامبر را به وی ندهند نمی‌گویم کفر شدند. خدا می‌داند که روز قیامت برای کارشان چه عنری خواهند آورد (کمیت بن زید اسدی، *هاشمیات (الروضه المختارة)*، ص ۸۲) ابیات یادشده که به کمیت منسوب است، نشان‌دهنده هوشیاری و زیرکی اوست. گرچه برخی بزرگان بر او خرده گرفته‌اند، به نظر، حق با کمیت بوده؛ چراکه او در این ابیات، هم ولایت علی علیه السلام را پذیرفته و هم غصب فدک را اعلام کرده و هم از سب و شتم پرهیز نموده و افزون بر این، به کنایه نیز ابراز داشته که آن دو عنری در برابر خداوند نملرند.

۲. سید نعمت‌الله جزیری نقل کرده است که شیخ صالح بن حسن جزیری نلمهای به شیخ بهلی نویسته و با ذکر ابیات یادشده و ناصبی خواندن سرلینده آن، از ایشان خواسته تا شعری در پاسخ به آن بسرلید. شیخ بهلی نیز اجابت کرده و در پاسخ، اشعری سروده که در آن سرلینده را جهنمی و منلقق خوانده است. (شیخ بهلی، *کشکول*، ج ۱، ص ۱۵۶: تلمریزی لصلی، *اللمعة البیضاء*، ص ۷۴۳) شگفت آنکه اهل سنت از این اشعر، تکفیر شیخین را استنباط کرده‌اند. (ابن ابی‌لحدید، *شرح*

نهج البلاغة، ج ۱۶، ص ۳۳۲)

۳. مرزبندی، *اخبار السید الحمیری*، ص ۱۷۸.

کنایات و تعبیر ناپسند در برهه مخالفان علی علیه السلام بوده که گویا سیاست و مرام بنی‌عباس نیز تا پیش از رسیدن به خلافت چنین بوده است. پژوهندگان معاصر نیز به این وجه از اشعل حمیری نپرداخته‌اند، ولی با توجه به بازتاب رساله‌های و تبلیغاتی شعر نمی‌توان آن را نادیده گرفت.^۱

چنان‌که گذشت، آغاز دعوت عباسی به دست مردان کیسلی‌مذهب بوده است، که شعر آنان نیز تبری از دو خلیفه اول بود. در همین راستا، طبری در گزارشی آورده است که مهدی عباسی (۱۶۹ - ۱۵۸ ق) به عیادت ابوعون عبدالملک بن یزید رفت و پس از دلجویی از او، درخواست کرد تا ابوعون هر خواهش‌های دارد، بگوید. ابوعون نیز چیزی نخواست، جز آنکه وی فرزندش عبدالله بن ابی‌عون را ببخشاید. مهدی عباسی نیز گفت: «ای اباعون! او راه را اشتباه می‌رود و فکرش با من و تو یکی نیست! او به شیخین بد می‌گوید!»^۲ ابوعون در پاسخ جمله‌ای می‌گوید که بسیار مهم است: «ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند او راهی را می‌رود که ما نیز می‌رفتیم و به سوی آن دعوت می‌کردیم! حال اگر نظر شما تغییر یفت، پس به آنچه دوست دارید، امر کنید تا اطاعت کنیم.»^۳ این جمله ارتباط دعوت عباسی با

۱. مهدوی دامغانی، «اسماعیل بن محمد معروف به سید حمیری»، *مجله دانشکده*

الهیات و معارف اسلامی مشهد، ش ۱۶ و ۱۷.

۲. یا اباعون! إِنَّهُ عَلِيٌّ غَيْرَ الطَّرِيقِ وَ عَلِيٌّ خِلَافَ زَيْنَا وَ زَيْنَا إِنَّهُ يَقَعُ فِي الشَّيْخَيْنِ أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ يَسِيءُ الْقَوْلَ فِيهِمَا. (طبری، *تاریخ الامم و الملوك*، ج ۶، ص ۴۰)

۳. هُوَ وَاللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ الْأَمْرَ الَّذِي خَرَجْنَا عَلَيْهِ وَ دَعَوْنَا إِلَيْهِ فَإِنْ كَانَ قَدْ بَدَا لَكُمْ فَمُرُونَا بِمَا أَحَبَبْتُمْ حَتَّى نُطِيعَكُمْ. (همان: ابن‌عساکر، *تاریخ مدینه دمشق*، ج ۳۷، ص ۱۸۰) ابوعون از کسانی بود که در تشیید ارکان حکومت عباسیان رنج فراوانی برده بود. نویسنده *اخبار الدولة العباسية* او را از ناظران نقیب در دعوت عباسیان بشمار آورده است. وی به همراه صلح بن علی، مروان آخرین خلیفه بنی‌امیه را تا بوضیر تعقیب کرد و به قتلش رساند. او در صدر خلافت بنی‌عباس، والی مصر و قریقه و در اواخر عمرش نیز از سوی مهدی عباسی والی خراسان بوده است. (ناشناس، *اخبار الدولة العباسية*، ص ۲۲۰؛ کندی، *الولاء و القضاة*، ص ۷۷ و ۸۰؛ ناشناس، *العیون و الحقائق فی أخبار الحقایق*، ص ۱۹۱؛ قضاعی، *عیون المعارف و فنون اخبار الخلائف*،

کیسلیه را به خوبی نشان می‌دهد و نیز روشن می‌سازد که بدگوی از ابابکر و عمر از لوازم دعوت کیسلیه و عباسی‌ها بوده است. از این رو به نظر می‌رسد مهدی عباسی برای آنکه پیشینه ارتباط عباسیان با کیسلیه را قطع کند و آن را از اذهان مردم بزاید، به ابتکار جدیدی دست یازید؛ بدین گونه که انتقال حق امامت و خلافت از کیسلیه به بنی‌عباس، به دست ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه انجام شد و این امر از مشهور ثنی است که مستندات تاریخی فراوانی گواه آن است. مهدی عباسی با این بیان که اساساً خلافت ارثی بوده و می‌بایست به عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رسید و نه به علی بن ابی‌طالب علیه السلام، بر آن بوده تا برای همیشه بنی‌عباس را از زیر سایه آل ابی‌طالب و کیسلیه برهاند. از آنجاکه یکی از وجوه بارز تبلیغات کیسلیه سب و لعن عیثه، حفصه و خلفای پیش از علی علیه السلام بوده، مهدی عباسی با ابتکار تازه خویش راه بنی‌عباس را از کیسلیه جدا کرد تا مبدا نزد جمهور اهل سنت، به پیروی از شیوه کیسلیه در بدگوی از ابابکر، عمر و یا عیثه، متهم گردند. افزون بر این، گزارش طبری نشان می‌دهد که مهدی عباسی به تعقیب و قلع و قمع بازماندگان کیسلیه نیز همت گمارده بود.

یکی از محققان معاصر نوشته است که افزایش قدرت بنی‌عباس موجب شد تا آنان از اعتقاد خویش مبنی بر انتقال امامت از ابوهاشم به محمد بن علی بن عبدالله بن عباس دست بشویند و به نظریه مهدی عباسی معتقد شوند.^۱ به نظر می‌رسد این تحلیل قانع‌کننده نباشد؛ چراکه به هر روی چالش بر سر حقیقت بنی‌عباس همچنان باقی بود. آنچه می‌تواند نگرش تازه آنان را توجیه کند، فرار از تهمت کیسلی بودن و دشمنی با خلفا و صحابه است.

ص ۱۲۳؛ مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ج ۳، ص ۲۴۶ و ۲۵۶؛ ابن‌عساکر، *تاریخ مدینه دمشق*، ج ۱۵، ص ۳۹۰) مصحح *تاریخ مدینه دمشق* چنان از جمله ابوعون متعجب شده که در پاورقی این گونه آورده است: «کذا بالاصل وم و تاریخ الطبري؟!» (ابن‌عساکر، *تاریخ مدینه دمشق*، ج ۳۷، ص ۱۸۱)
۱. عبدالمنعم داوود، *نشأة الشيعة الامامية*، ص ۱۷۴.

نتیجه

با آنکه سبّ و شتم و ناپاکیزگی در کلام در اسلام نهی شده، این امور به مناسبت‌های مختلف و از سوی کسان و گروه‌های گوناگونی ترویج شده است. در این میان، بنی‌امیه با پرچمداری معاویه به‌عنوان نخستین گروه سیاسی حاکم، در اقدامی رسمی و علنی به سبّ و لعن علی علیه السلام و خلدانش دستور داد. اقدام بنی‌امیه مسبوق به رفتارهای مشابهی از بزرگان اسلام نظیر عیثه، زبیر و عثمان بوده است.

کیسلیه که گروهی منحرف از خط اصیل امامت بوده‌اند، در واکنش به رفتار بنی‌امیه در ستم به اهل بیت علیهم السلام و به شهادت رساندن سیدالشهدا علیه السلام و یارانش، حملات زبلی خویش را متوجه ابوبکر، عمر و همسران متخلف رسول خدا صلی الله علیه و آله ساختند. نوع رفتار کیسلیه را می‌توان از اشعار سید حمیری و دیگر گزارش‌های تاریخی به‌دست آورد.

بنی‌عباس نیز پیش از خلافت کاملاً مطابق با اندیشه‌ها و رفتارهای سیاسی کیسلیه عمل می‌کردند. با توجه به گستردگی تبلیغات بنی‌عباس می‌توان دریافت که کیسلیه به‌عنوان پرچمدار عباسیان، در رواج سبّ و لعن خلفای نخستین و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نقش بسزایی داشته‌اند. بررسی‌های دقیق نشان می‌دهد که برخلاف تبلیغات برخی علمای اهل سنت که شیعیان دوازده املمی را مبلغ سبّ و لعن صحابه معرفی کرده و می‌کنند، این گروه‌های سیاسی منحرف بوده‌اند که موجب نه‌ایینه شدن سبّ و لعن در میان مسلمانان گشته‌اند نه شیعیان دوازده املمی.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم، ترجمه آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی.
۲. نهج البلاغه، گردآوری سید رضی، ترجمه محمد دشتی، مشهد، عروج اندیشه، ۱۳۸۷.
۳. آلوسی، شهاب‌الدین محمود، روح المعانی، بیروت، دار إحياء التراث العربی، بی‌تا.
۴. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق

- محمود أبو الفضل إبراهيم، بيروت، دار إحياء الكتب العربية، ١٣٧٨ ق.
٥. ابن أثير، عزالدين أبي الحسن، **الكامل في التاريخ**، بيروت، دار صادر، ١٣٨٥ ق.
٦. ابن أعمش كوفي، **الفتوح**، تحقيق علي شيري، بيروت، دار الاضواء، ١٤١١ ق.
٧. ابن الجوزي، ابوالفرج عبدالرحمن بن علي، **المنتظم**، تحقيق محمد عبدالقادر عطاء و مصطفى عبدالقادر عطاء، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٢ ق.
٨. ابن حزم، ابومحمد علي بن محمد، **الفصل بين الملل و الامواء**، قاهره، مكتبة الخانجي، بي.تا.
٩. _____، **المحلي**، بيروت، دار الفكر، بي.تا.
١٠. ابن حنبل، احمد، **مسند**، بيروت دار صادر، بي.تا.
١١. ابن داود حلي، حسن بن علي، **الرجال**، تحقيق سيد محمد صادق بحرالعلوم، نجف، مطبعة حيدرية، ١٣٩٢ ق.
١٢. ابن سعد، **الطبقات الكبرى (الطبعة الخامسة)**، تحقيق محمد بن صامل السلمي، طائف، مكتبة الصديق، ١٤١٤ ق.
١٣. _____، **الطبقات الكبرى**، بيروت، دار صادر، بي.تا.
١٤. ابن سلام، ابو عبيد الهروي، **غريب الحديث**، تحقيق محمد عبدالمعيد خان، حيدرآباد دكن، مطبوعات دائرة المعارف عثمانى، ١٣٨٥ ق.
١٥. ابن سيده، ابوالحسن علي بن اسماعيل، **المحکم و المحيط الاعظم**، تحقيق عبدالحميد هند اوي، بيروت، دار الكتب العلمية، ٢٠٠٠ م.
١٦. ابن شهر آشوب سروي، أبوجعفر محمد بن علي،

۱۷. **معالم العلماء**، نجف، مطبعة حيدرية، ۱۳۸۰ ق. **مناقب آل ابي طالب**، نجف، مطبعة حيدرية، ۱۳۷۶ ق.
۱۸. ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله، **الاستيعاب**، تحقيق علي محمد البجاوي، بيروت، دار الجيل، ۱۴۱۲ ق.
۱۹. ابن عبدربه، **العقد الفريد**، تحقيق عبدالمجيد الترحيني، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۰۷ ق.
۲۰. ابن عساكر، أبو القاسم علي بن الحسن، **تاريخ مدينة دمشق**، تحقيق علي شيري، بيروت، دارالفكر، ۱۴۱۵ ق.
۲۱. ابن غضائري، أحمد بن الحسين، **الرجال**، تحقيق سيد محمدرضا جلاي، قم، دارالحديث، ۱۴۲۲ ق.
۲۲. ابن كثير دمشقي، أبو الفداء إسماعيل، **البداية و النهاية**، تحقيق علي شيري، بيروت، دار إحياء التراث العربي، ۱۴۰۸ ق.
۲۳. ابن ماجه، ابو عبدالله محمد بن يزيد، **السنن**، تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت، دارالفكر، بي تا.
۲۴. أبو الفرج اصفهاني، علي بن حسين، **الأغانى**، تحقيق سمير جابر، بيروت، دارالفكر، بي تا.
۲۵. تحقيق كاظم مظفر، نجف أشرف، مكتبة حيدرية، ۱۳۸۵ ق.
۲۶. ابونعيم اصفهاني، **حلية الاولياء**، بيروت، دارالكتاب العربي، ۱۴۰۵ ق.
۲۷. اشعري، أبو الحسن علي بن اسماعيل، **مقالات الاسلاميين**، تحقيق هلموت ريتير، بيروت، دار إحياء التراث العربي، چاپ سوم، بي تا.
۲۸. بخاري، محمد بن إسماعيل، **الأدب المفرد**،

- بیروت، مؤسسة الکتب الثقافیة، ١٤٠٦ ق.
٢٩. بغدادی، عبدالقاهر بن طاهر، *الفرق بین الفرق*، بیروت، دارالآفاق الجدیة، ١٩٧٧ م.
٣٠. بلاذری، احمد بن یحیی، *انساب الاشراف*، تحقیق محمد حمیدالله، مصر، دارالمعارف، ١٩٥٩ م.
٣١. تبریزی انصاری، مولی محمد علی بن محمد، *اللمعة البیضاء*، تحقیق سید هاشم میلانی، قم، نشر الهادی، ١٤١٨ ق.
٣٢. ترمذی، ابوعیسی محمد بن عیسی، *السنن*، تحقیق عبدالوهاب عبداللطیف، بیروت، دارالفکر، ١٤٠٣ ق.
٣٣. جاحظ، عمرو بن بحر، *البيان و التبیین*، تحقیق فوزی عطوی، بیروت، دار صعب، ١٩٦٨ م.
٣٤. _____، *الحيوان*، تحقیق یحیی الشامی، بیروت، دار و مكتبة الهلال، ١٩٨٦ م.
٣٥. _____، *رسائل الجاحظ*، تحقیق عبدالامیر علی مهناء، بیروت، دار الحدائثة، ١٩٨٨ م.
٣٦. جوهری، اسماعیل بن حماد، *الصحاح*، تحقیق أحمد عبدالغفور عطا، بیروت، دارالعلم للملایین، ١٤٠٧ ق.
٣٧. حموی، یاقوت، *معجم البلدان*، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ١٣٩٩ ق.
٣٨. خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی، *تاریخ بغداد*، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیة، ١٤١٧ ق.
٣٩. خوارزمی، موفق بن احمد، *المناقب*، تحقیق مالک محمودی، قم، جامعه مدرسین، ١٤١١ ق.
٤٠. دمیری، کمال الدین محمد بن موسی، *حیاة حیوان الکبری*، تحقیق احمد حسن بسج، بیروت،

- دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۴ ق.
۴۱. دودمان کوشکی، علی، «بررسی مدائح شیعی در دوره عباسی (با ملاحظه شرایط سیاسی و مذهبی)»، *فصلنامه زبان و ادبیات دانشکده ادبیات و علوم انسانی*، دانشگاه تهران، بهار ۱۳۸۶، شماره ۱۸۱.
۴۲. زمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر، *المستقصی من امثال العرب*، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۹۸۷ م.
۴۳. سید علوی، سید ابراهیم، «کیسانیه؛ افسانه یا حقیقت؟!»، *مجله تخصصی کلام اسلامی*، سال ششم، بهار ۷۶، شماره ۲۱.
۴۴. سید مرتضی، *الفصول المختارة*، تحقیق نورالدین جعفریان، یعقوب جعفری و محسن احمدی، بیروت دارالمفید، ۱۴۱۴ ق.
۴۵. شیبانی، عمرو بن ابی‌عاصم، *السنة*، تحقیق محمد ناصرالدین الالبانی، بیروت، المکتب الاسلامی، ۱۴۰۰ ق.
۴۶. شیخ بهایی، بهاء‌الدین محمد بن حسین، *کشکول*، تحقیق محمد عبدالکریم النمیری، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸ ق.
۴۷. شیخ طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، *إختیار معرفة الرجال*، تحقیق سید مهدی رجائی، قم، موسسه آل‌البتین، ۱۴۰۴ ق.
۴۸. _____، *الرجال*، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۵ ق.
۴۹. شیخ مفید، ابوعبدالله محمد بن نعمان، *الجمال*، قم، مکتبه الداوری، بی‌تا.
۵۰. صفری فروشانی، نعمت‌الله، *غالیان*، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۸۸.

٥١. طباطبایي، سيد محمدحسين، *الميزان في تفسير القرآن*، قم، جامعه مدرسين، بي تا.
٥٢. طبري، ابوجعفر محمد بن جرير، *تاريخ الامم و الملوك*، بيروت، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، ١٤٠٣ ق.
٥٣. عبدالمنعم داوود، نبيلة، *نشأة الشيعة الامامية*، بيروت، دارالمورخ العربي، ١٤١٥ ق.
٥٤. فاضل هندي، بهاء الدين اصفهاني، *الآلي العبقريّة في شرح العينية الحميرية*، قم، مؤسسة امام صادق عليه السلام، ١٤٢١ ق.
٥٥. فراهيدي، خليل بن احمد، *العين*، تحقيق مهدي المخزومي و ابراهيم السامرائي، قم، دار الهجرة، ١٤٠٩ ق.
٥٦. فؤاد عبدالباقي، محمد، *المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الكريم*، قم، انتشارات اسلامي، چ پنجم، ١٣٨٠.
٥٧. قضاعي، ابو عبدالله محمد بن سلامة، *عيون المعارف و فنون اخبار الخلائف (تاريخ قضاعي)*، تحقيق احمد فريد المزيدي، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٢٥ ق.
٥٨. كاظم عبدالله، عادل، *القول العليّ في اثبات سبّ معاوية لسيدنا علي عليه السلام*، بيروت، دار وادي السلام، ١٤٢٨ ق.
٥٩. كميت بن زيد الاسدي، *هاشميات (الروضة المختارة)*، بيروت، مؤسسة الاعلمي، بي تا.
٦٠. الكندي، ابو عمر محمد بن يوسف، *الولاء و القضاة*، تحقيق محمد حسن محمد اسمعيل و احمد فريد المزيدي، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٢٤ ق.
٦١. ناشناس، *أخبار الدولة العباسية*، تحقيق عبدالعزيز الدوري و عبدالجبار مطلبي،

- بیروت، دارالطلیعة، ۱۹۷۱ م.
۶۲. مبرد، ابوالعباس محمد بن یزید، *الکامل فی اللغة و الادب*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، دارالفکر العربی، ۱۴۱۷ ق.
۶۳. محمد بن سلیمان کوفی، *مناقب الامام امیرالمؤمنین (علیه السلام)*، تحقیق محمد باقر محمودی، قم، مجمع احیاء فرهنگ اسلامی، ۱۴۱۲ ق.
۶۴. مرزبانی، ابی‌عبیدالله، *اخبار السید الحمیری*، تحقیق محمد هادی امینی، بیروت، شرکت الکتبی، ۱۳۸۵ ق.
۶۵. مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، *التنبیه و الاشراف*، بیروت، دار صعب، بی‌تا.
۶۶. _____، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تحقیق یوسف اسعد داغر، بیروت، دار الاندلس، ۱۹۶۵ م.
۶۷. مسلم بن حجاج نیشابوری، *الصحیح*، بیروت، دارالفکر، بی‌تا.
۶۸. مطهری، مرتضی، *سیری در نهج البلاغه*، تهران، صدرا، چاپ نهم، ۱۳۷۲.
۶۹. مهدوی دامغانی، محمد، «اسماعیل بن محمد معروف به سید حمیری»، *مجله دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد*، پاییز و زمستان ۱۳۵۴، شماره ۱۶ و ۱۷.
۷۰. ناشناس، *العیون و الحدائق فی أخبار الحقائق*، بغداد، مکتبه المثنی، بی‌تا (افست از چاپ بریل).
۷۱. نجاشی، ابوالعباس احمد بن علی، *الرجال*، تحقیق سید موسی شبیری زنجانی، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۶ ق.
۷۲. نصر بن مزاحم منقری، *وقعة صفین*، تحقیق

- عبدالسلام محمد هارون، قم، کتابخانه آیتالله
مرعشی نجفی، ۱۴۰۳ ق.
۷۳. نوبختی، ابومحمد حسن بن موسی، *فرق الشیعة*،
تعلیقه سید محمد صادق بحر العلوم، قم، مکتبه
الفقیه، بی تا.
۷۴. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، *تاریخ الیعقوبی*،
بیروت، دار صادر، بی تا.
۷۵. واقدی، محمد بن عمر، *المغازی*، تحقیق
مارسدن جونس، بیروت، مؤسسة الأعلمی، طبعة
الثالثة، ۱۴۰۹ ق / ۱۹۸۹ م.
۷۶. محمدی ری شهری، محمد با همکاري محمد کاظم
طباطبائی و محمود طباطبائی، *دانشنامه
امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ*،
ترجمه محمد علی سلطانی، قم، دار الحدیث،
۱۳۸۲.

